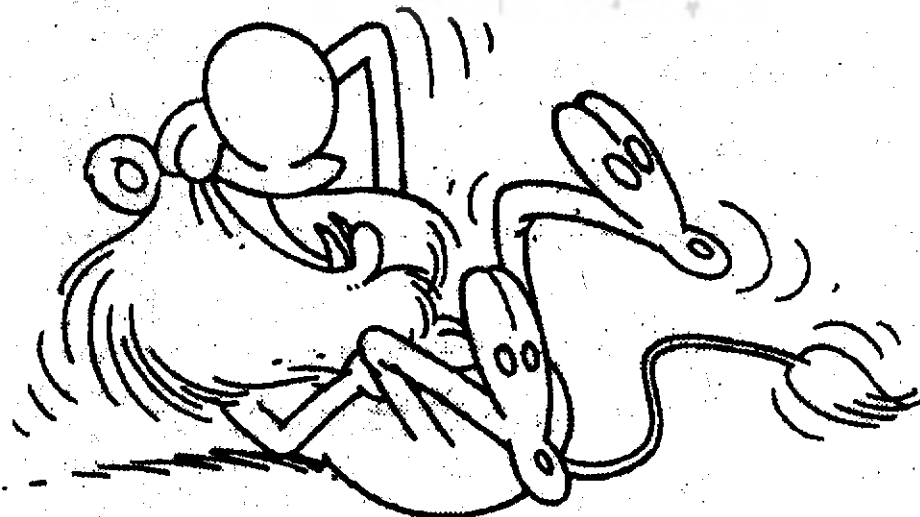


آدم تنها در هر نقطه عالم که باشد تنها است

MORDILLO

برگرفته از کتاب موردیلو - خانه کاریکاتور

بدون شک موردیلو از برجسته ترین کاریکاتوریست های زمان ما است. آثار این هنرمند به دلیل کیفیت خاصشان در تمام دنیا علاقمندان بسیاری دارد. مگرمو موردیلو در چهارم اوت ۱۹۳۲ در شهر بوئنس آیرس آرژانتین دیده به جهان گشود. عرصه فعالیت های موردیلو تنها به کار در مجلات و چاپ کتاب خلاصه نمی شود و آثار او به شکل تقویم، کارت پستال های فکاهی، عروسک و اسباب بازی برای کودکان، نقاشی و انیمیشن نیز ظاهر می شوند. موردیلو جوایز بسیاری از نمایشگاه های معتبر دنیا را نیز از آن خود کرده است که از آن جمله می توان به مدال نقره تولنتینو ایتالیا (۱۹۶۷)، جایزه اول بولونیا ایتالیا (۱۹۷۰)، مدال نقره ساریو و بوسنی (۱۹۷۲)، جایزه ققنوس آرژانتین (۱۹۷۳)، جایزه اول ناکوموری توکیو (۱۹۷۷) برای آلبوم «کاموی دیوانه» و... اشاره کرد. موردیلو مصاحبه ای در سال ۱۹۸۸ با نشریه ابروپو (APROPOS) در کابروو بلغارستان و مصاحبه دیگری با نشریه اولیس ۲۰۰۰ (ULISSE ۲۰۰۰) در سال ۱۹۹۵ داشته است که برای روشن شدن وضعیت هنری و فکری او و به عنوان مقدمه این مجموعه، مطمئناً برای علاقمندان به آثارش جالب خواهد بود.



مصاحبه با نثریه ابرویه:

□ ابتدا تقدم يا مقدمه است! كجا و چطور متولد شده ايد؟

■ من هم مثل همه مردم متولد شده ام و فكر مي كنم كه هستم پس...

□ دقيقاً منظورمان اين نبود كه چگونه متولد شده ايد، بلكه دنبال تاريخ تولد شما هستيم.

■ شروع خنده داري بود، ببخشيد. من در بوئنس آيرس، پايتخت كشور آرژانتين، در چهارم اوت ۱۹۳۲ متولد شدم، يعني درست در همان سال و همان ماهي كه سمپه، كينو، زيارك و سولاس به دنيا آمده اند. وانگي سمپه و كينو دقيقاً همان روزي كه من متولد شده ام، به دنيا آمده اند، يكي در شهر برنو فرانسه و ديگري در شهر ماندوزاي آرژانتين.

□ پس همكي شما يك كلوپ را تشكيل داده ايد؟

■ نه، در واقع در آن ماه در آسمان ستارگان دنباله دار به منظور خاصي با هم ديدار داشتند، ستارگاني كه نسبتاً در زمينه فلكامي و طنزكار كرده بودند!

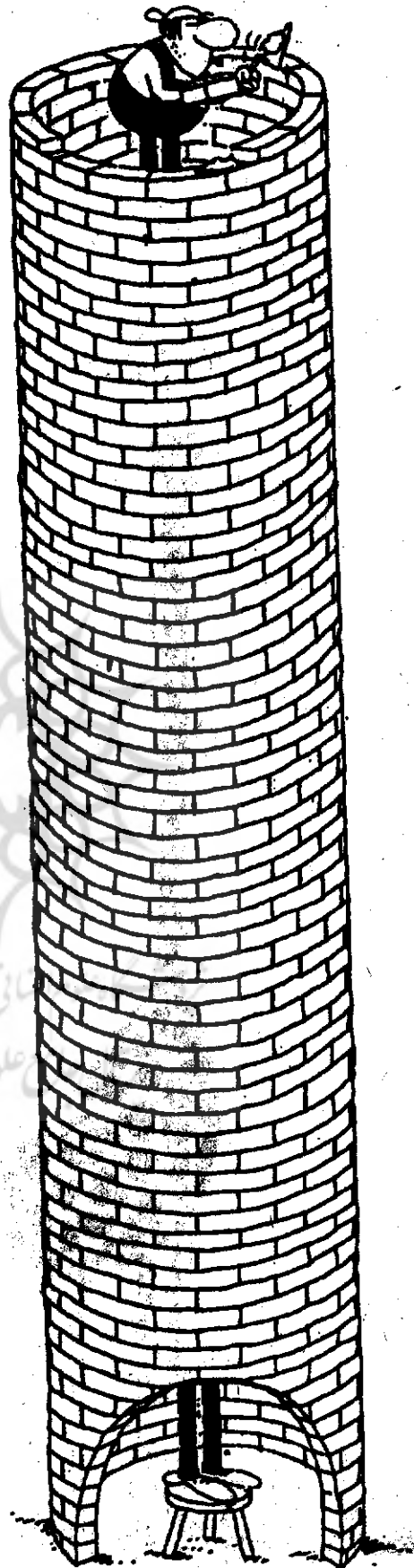
□ چه چيزي سبب شد كه به كاريكاتور يا طنز و فلكامي روي آوريد؟

■ دقيقاً نمي دانم و خاطره مشخصي را در اين مورد به ياد نمي آورم، در مورد آنچه كه به طراحي مربوط مي شود، بايد بگويم طراحي جزء سرشت يك هنرمند است - درباره طنز صحبت نمي كنم - درست مثل يك گروه كرموزوم نه كمتر و نه بيشتر... مثلاً چگونه ممكن است بتوانيد فردي را كه مانند همه مردم است، را وادار كنيد كه تمام روز خود را از سن ۲ يا ۴ سالگي به طراحي اختصاص دهد. به نظر من اين مسئله بايد از سرشت دروني انسان سرچشمه بگيرد. طراحي براي من به منزله نوعي بيماري است كه تمام وجودم را فراگرفته و ديگر نمي توانم نسبت به معالجه آن اميدي داشته باشم! بله، طراحي يك كرموزوم، يك بيماري و يا يك جنون ساده است.

□ آيا مي دانيد كه خوانندگان ابراه به سبب يك ناهنجاري ساده در صدايشان قدم در اين راه مي گذارند؟

■ بله، شايد اين امر براي هنرمندان ديگر نيز صادق باشد، اما در مورد من اينطور نيست. در واقع هر كسي مي تواند آواز بخواند، هر كسي مي تواند نقاشي كند، اما استعداد واقعي و فطري در وجود همگان نيست.





وقتی بچه بودم، همه اوقاتم را بعد از مدرسه صرف بازی فوتبال در خیابان یا طراحی می کردم بعدها که متوجه شدم تا چه حد به طراحی علاقمندم، رفته رفته در من حالت بیماری نسبت به این کار پیدا شد و طراحی درست مانند سرطانی به تدریج همه اعضای وجودم را دربر گرفت.

□ در مورد طنز و فکاهی چگونه، آیا به همین صورت بوده است؟

■ این موضوع دیگری است و در واقع می توان گفت نگرش طنزآمیز به یک تحول تدریجی نیاز دارد. در این باره ابتدا باید پرسید آیا طنز آموختنی است. هم می توان گفت بله و هم نه، یعنی غیر از اینکه باید این مسئله اجزای سرشت هر فرد باشد، در اثر تجربه و موفقیت در امور و یافتن احساسات لازم هم می توان آن را آموخت و کامل کرد.

□ همه کودکان خوشمزگیهایی دارند و کارهایشان با نوعی طنز همراه است، پس با این حساب یک استعداد عمومی در همگان در این مورد وجود دارد؟

■ کودکان یک احساس عاطفی و نسبتاً غم انگیز نسبت به چیزها دارند و فکر می کنند همه چیز ظالمانه است، مفهوم طنز و خوشمزگی در بزرگسالان و کودکان کاملاً با هم متفاوت است. با این حال، بیشتر بچه ها وقتی بزرگ می شوند حال غمگین تری پیدا می کنند. خود من تا ۲۰ سالگی فرد بسیار غمگینی بودم. آنگاه متوجه این نکته شدم که غمگین بودن برای همیشه خود بسیار غم انگیز است! و سبب به هدر رفتن عمر می شود. زندگی دارای جنبه های بسیار دل انگیز و شاد هم هست، هنگامی که به این نکته معتقد شویم، از افکار و عقاید سیاه و غم انگیز استقبال نمی کنیم. اگر همواره در



ناامیدی مطلق به سر بریم، عمر خود را بی جهت از دست داده‌ایم. شوخی و حرفهای خنده‌آور سبب سرگرمی من است و برایم امکان و ارتباط با دیگران را فراهم می‌سازد. نمی‌خواهم در این مورد برخورد ساده‌ای داشته باشم. اما شوخی برایم به منزله یک زبان است و ترسیم اشکال در واقع نوعی نگارش به این زبان است، نگارشی بی کلمات...

□ گفتید در ۲۰ سالگی متوجه شدید که نباید غمگین بود؟

■ مانند بقیه من نیز یک پسر بچه غمگین بودم، اما همیشه دوست داشتم که به مردم بنگرم. وقتی به طور گروهی با بچه‌ها بازی می‌کردم، دوستانم نمی‌فهمیدند که آنقدر دوست دارم آنها را هنگام بازی تماشا کنم، دوست ندارم شخصاً بازی کنم، البته به جز فوتبال که همیشه دوست داشتم بازی کنم.

□ در چه زمانی طرحهای شما دارای طنز و چیزهای خنده‌دار شد؟

■ در واقع از ابتدا همینطور بود. من همانطور که امروز کار می‌کنم، در آغاز هم به همین شکل کار می‌کردم و گاه یک اثر غیرمنتظره طنزآمیز می‌ساختم. می‌دانید که پیش از آنکه چنین کارهای طنزآمیز غیرمنتظره‌ای داشته باشم، در زمینه کاریکاتور دنباله‌دار و نقاشی متحرک فعالیت می‌کردم، علاوه بر اینها در زمینه کارهای تبلیغاتی و کارت پستالهای خنده‌آور نیز همکاری داشتم. البته این امور خودشکلی از کارهای طنز و خنده‌آور به شمار می‌رفت، ولی نه به طریقی که امروزه انجام می‌دهم. وقتی بوجوان بودم، برای کتابهایی نقاشی می‌کشیدم، تا ۱۸ سالگی ۴ کتاب را برای کودکان نقاشی کردم.

□ در چه زمانی طراحی جزء حرفه شما محسوب شد؟

■ در ۱۵ سالگی، موفق شده‌ام از راه طراحی کسب درآمد کنم و تا ۲۳ سالگی به کاریکاتور دنباله دار پرداختم. سپس ۵ سال به پرو رفتم تا به کارهای تبلیغاتی بپردازم. نقاشی متحرک را از ۱۲ یا ۱۳ سالگی شروع کرده بودم و در ۲۰ سالگی یک استودیو شخصی داشتم و با همکاران خود آثاری را برای تلویزیون یا سینما می‌ساختیم. □ پس از ۵ سالی که در پرو بودید، چه کارهایی را انجام دادید؟ ■ به نیویورک رفتم و برای یک سال در استودیو پاراموند مشغول کارشدم و در ساختن فیلمهای 'Popaye' همکاری کردم. در پایان یک سال استودیو انیمیشن را برای کار در استودیو تهیه کارتهای فکاهی ترک کردم (اصنعتی که در آمریکا و انگلستان توپا بود) پس از دو سال کار در آنجا، ۱۹ سپتامبر ۱۹۶۳ در یک شب بارانی وارد پاریس شدم، در حالی که یک کلمه فرانسه نمی‌دانستم و کسی را در آنجا نمی‌شناختم. ۲۳ ساعت بعد در یک مؤسسه (Mic Mak) که کارتهای طنزآمیز و فکاهی تهیه می‌کرد مشغول کار شدم.

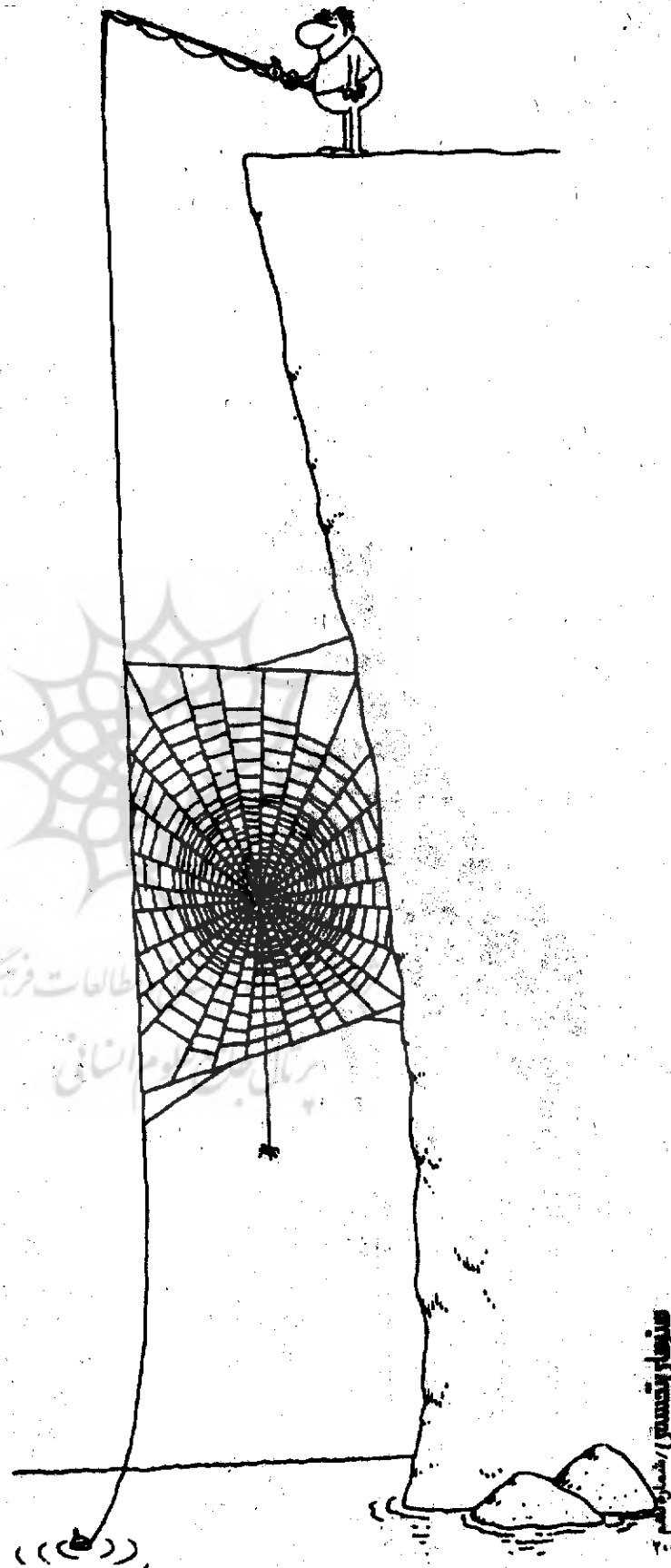
مصاحبه با

نشریه اولیس ۲۰۰۰

□ شما در پالمادو مازورکا زندگی می‌کنید، چه چیز بیشتر برایتان جاذبه دارد، جزیره خوش آب و هو یا حالت انزوا؟

■ آدم تنها در هر نقطه عالم کا باشد تنها است، ولی اینجا من می‌توانم خیال کنم که کاریکاتورها را راتوی بطریقهایی می‌گذارم و مستقیم به دریا می‌اندازم و آنها از سواحل ژاپن، استرالیا، آمریکا و اروپا سردر می‌آورند!

□ محصول کار شما را نسبتاً محدود تشخیص داده‌اند، هفته‌ای





چند تصویر قلمی می‌کنید؟
 ■ فقط یکی، به طور متوسط سالانه
 ۶۰ تا ۷۰ کاریکاتور می‌کشم.

□ پله، فوتبالیست معروف برزیلی،
 به کتاب مجموعه کاریکاتورهای فوتبال
 شما مقدمه‌ای نوشته‌است. یک «شماره
 یک» برای تیم بی‌شماره جنابعالی!
 بفرمایید فوتبال چه چیزی دارد که
 توجه آنان را جلب کرده است؟
 ■ فوتبال از سورئالیستی‌ترین
 بازیهایی است که من می‌شناسم، یک
 توپ و هزار کشمکش برای چشم
 تماشاگران، عقیده دارم که در مسابقه
 فوتبال هر حادثه‌ای می‌تواند روی دهد
 و تصور می‌کنم خودم درمیان آن
 هستم.

□ طنز برای شما چه مفهومی دارد؟
 ■ معنای نوعی حساسیت و ترس را
 می‌دهد. ترس آبا و اجدادی، ترس از
 زندگی یا خوب زیستن، ترس عدم
 توانایی در برقرار ساختن ارتباط با
 مردم و خیلی چیزهای دیگر. واقعه‌ای
 از کودکیم به یاد دارم. روزی تا دیر
 وقت بیرون مانده و با دوستانم بازی
 کرده بودم، هوا تاریک شده بود و من
 برای رسیدن به خانه می‌بایست از
 پارک خلوتی عبور می‌کردم، به
 ناچار ترس خود را به وسیله سوت
 زدن تا حدی فرو نشاندم. حالا هم
 می‌کوشم همین کار را در کاریکاتورهایم
 انجام دهم!

□ اگر خودتان را به جای بیننده یا
 خواننده اثرتان بگذارید چه چیز در
 نظرتان جذاب و جالب می‌آید؟

■ با اجازه شما پاسختان را ساده
 می‌دهم، من به سینمای کمدی و
 فیلمهای مضحک دهه ۱۹۳۰ بیش از همه
 علاقمندم. هنرپیشگان محبوبم باستر
 کیتون، هارولد لویید و چارلی چاپلین
 هستند. راستش هنوز خودم را در
 حال و هوای همان دوره و زمان
 رویایی و ضمناً واقعی حس می‌کنم.